

بسمه تعالی

**بررسی سیاست خارجی آمریکا
در قبال ایران پس از ۱۱ سپتامبر
(با تاکید بر رویکرد نو محافظه کاران)**

نویسنده :

دکتر مجید محمدی

دکترای علوم سیاسی و روابط بین الملل

انتشارات ارسطو

(چاپ و نشر ایران)

۱۳۹۸

سرشناسه :

نام کتاب: بررسی سیاست خارجی آمریکا در قبال ایران پس از ۱۱ سپتامبر
(با تاکید بر رویکرد نو محافظه کاران)

نویسنده: دکتر مجید محمدی

ناشر: ارسطو (با همکاری سامانه اطلاع رسانی چاپ و نشر ایران)

صفحه آرای، تنظیم و طرح جلد: پروانه مهاجر

تیراژ: ۱۰۰۰ جلد

نوبت چاپ: اول - ۱۳۹۸

چاپ: مدیران

قیمت: ۰۰۰۰۰ تومان

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۴۳۲-۰۰۰-۰

تلفن مرکز پخش: ۰۹۱۲۰۲۳۹۲۵۵

www.chaponashr.ir



فهرست مطالب

عناوین	شماره صفحه
مقدمه مولف	۷
فصل اول : دیدگاه‌های نظری نو محافظه کاری	۹
گفتار اوّل: رئالیسم	۱۱
الف) واقع گرایی کلاسیک	۱۲
ب) نو واقع گرایی :	۱۶
پ) واقع گرایی نو کلاسیک	۲۲
۱- واقع گرایی تهاجمی	۲۳
۲- واقع گرایی تدافعی	۲۶
گفتار دوم: لیبرالیسم	۲۸
۱- انترناسیونالیسم لیبرال (صلح دموکراتیک)	۳۲
الف) لیبرالیسم تجاری	۳۳
ب) لیبرالیسم جمهوریخواه	۳۳
ج) لیبرالیسم تنظیمی (نهادی)	۳۴
۲- آرمانگرایی	۳۵
۳- نهادگرایی لیبرال	۳۶
۴- فراملی گرایی	۳۶
گفتار سوم: نو محافظه کاری	۳۸

۱- مبانی فکری نومحافظه کاران	۴۰
الف) لئواشتر اوس	۴۱
ب) فرانسیس فوکویاما	۴۲
ج) ساموئل هانتینگتون	۴۳
د) ودر و ویلسون	۴۴
۲- دیدگاه‌های سیاسی نومحافظه کاران	۴۶
۳- امنیت و ارزشهای آمریکایی اهمیت می‌یابد	۴۹
نتیجه‌گیری	۵۰
فصل دوم: جایگاه تغییر رژیم در تاریخ سیاست خارجی آمریکا	۵۲
مقدمه	۵۲
گفتار اول: دوران جنگ سرد	۵۵
۱- اعلام رهنامه ترومن	۶۲
۲- سیاست سدنفوذ	۶۲
۳- طرح مارشال	۶۳
گفتار دوم: تغییر رژیم در سیاست خارجی آمریکا پس از جنگ سرد	۶۸
نتیجه‌گیری	۷۴
فصل سوم: سیاست خارجی تغییر رژیم در ایران پس از حادثه ۱۱ سپتامبر	۸۰
مقدمه	۸۰
گفتار اول: آثار و پیامدهای ۱۱ سپتامبر	۸۱
گفتار دوم: رویکرد تغییر رژیم در سیاست خارجی آمریکا پس از ۱۱ سپتامبر	۹۳
نتیجه‌گیری	۱۰۵

فصل چهارم: سیاست خارجی جرج بوش در قبال ایران: تغییر رفتار یا تغییر رژیم ...	۱۱۱
مقدمه	۱۱۱
گفتار اول: سیاست خارجی بوش در قبال ایران پس از ۱۱ سپتامبر	۱۱۲
گفتار دوم- پرونده هسته ای ایران و رویکرد تغییر رژیم آمریکا در قبال ایران	۱۲۰
نتیجه گیری	۱۳۷
نتیجه گیری، راهکارها و پیشنهادها	۱۴۲
گزینه های پیش روی آمریکا در برابر ایران	۱۴۶
الف) حمله نظامی	۱۴۶
ب) عملیات سیاسی داخلی	۱۴۸
ج) بمباران تاسیسات هسته ای ایران	۱۵۰
د) ادامه فشار به آژانس بین المللی انرژی اتمی	۱۵۰
و) تعامل بلند مدت با ایران	۱۵۲
راهکارها و پیشنهادات	۱۵۲
فهرست منابع	۱۵۵
منابع انگلیسی	۱۵۹

مقدمه مولف

با انتخاب جورج دبلیو بوش در انتخابات ریاست جمهوری ۲۰۰۰ آمریکا نو محافظه کاران بر سر کار آمدند. تئوری نو محافظه کاران ترکیبی از رویکرد رئالیستی شامل تأکید بر برخورد سخت افزاری، قدرت نظامی، منافع ملی، خودیاری و رویکرد لیبرالیستی شامل آزادی و دموکراسی است. سیاست خارجی بوش در طول تاریخ مبتنی بر مداخله و تغییر رژیم‌ها بوده است. در طول دوران جنگ سرد این رویکرد براساس مبارزه با کمونیسم بود ولی پس از فروپاشی شوروی و یک دهه سردرگمی در سیاست خارجی آمریکا، حادثه ۱۱ سپتامبر و مبارزه با تروریسم به عنوان جایگزینی برای مبارزه با کمونیسم دوران جنگ سرد باعث روی آوردن بوش به تغییر رژیم‌های هدف در منطقه از جمله افغانستان و عراق گردید. ایران نیز با توجه به ستیز ایدئولوژیک و استراتژیک با آمریکا در خاورمیانه پس از ۱۱ سپتامبر جزء محور شرارت و پس از حمله آمریکا به عراق و اشغال آن هدف بعدی آمریکا جهت تغییر رژیم قرار گرفت. پرونده هسته‌ای ایران به عنوان مهمترین موضوع عاملی جهت اجرای سیاست تغییر رژیم ایران قرار گرفته است. و اکنون فشارهای بین المللی علیه ایران شدت یافته است.

به نظر می‌رسد با انتخاب مجدد بوش به ریاست جمهوری آمریکا روند تغییر رژیم ایران ترکیبی از رویکرد سخت‌افزاری (تشدید فشارهای بین المللی) و نرم‌افزاری باشد.

با انتخابات اخیر کنگره آمریکا و تغییر برخی از چهره‌های شاخص نو محافظه کاران در کابینه دولت بوش انتظار می‌رود در آینده سیاست تغییر رژیم بوش تعدیل یابد اما حذف نمی‌شود.

فصل اول

دیدگاه‌های نظری نو محافظه کاری

چارچوب تئوریک به عنوان قسمتی که جهت پژوهشگر را تبیین و تحلیل مسائل مورد نظر در تحقیق خویش روشن می‌سازد و به پژوهشگر کمک می‌نماید تا مسائل پیش روی خویش را بهتر مورد ارزیابی قرار دهد امری الزامی و ضروری می‌نماید. بنابراین نگارنده در این پژوهش برای تبیین و تحلیل‌های خویش می‌کوشد از دیدگاه‌های نظری کمک گیرد. در رشته روابط بین الملل با پارادیم‌های مختلفی برای تحلیل مسائل و موضوعات مدنظر روبرو هستیم، از جمله آن‌ها می‌توان به پارادیم واقع گرایی و لیبرالیسم اشاره کرد. آگاهی و شناخت از دیدگاه‌های نظری به پژوهشگر کمک می‌نماید تا در جهت رسیدن به نتیجه نهایی خویش از مسیر مورد نظر منحرف و دور نگردد و بتواند با استفاده از قالب فکری معین و مشخص کار خویش را به بهترین وجه پایان رسانده لیکن آنچه در این میان مهم و اساسی می‌باشد این است که دیدگاه و چارچوبی انتخاب گردد که بهتر بتواند در تشریح و تحلیل موضوع مورد نظر به پژوهشگر کمک نماید.

بنظر می‌رسد رویکرد مقامهای آمریکایی پس از حادثه یازده سپتامبر برای تأمین امنیت و اقدامات یکجانبه آنان در راستای منافع ملی آمریکا چیزی جدای از آموزه‌های واقع گرایی نباشد. زیرا مقامهای آمریکا دائماً تکرار می‌کنند که امنیت آنها در خطر است و برای رفع این تهدید باید عوامل نا امنی را پیش از آنکه فرصت اقدام یابند نابود کرد که این مسأله حاکی از ترسی است (که هابز به آن اشاره می‌کند) که پس از یازده سپتامبر بر مقامهای آمریکا

غالب شده اما شاید رویکرد رئالیستی به تنهایی برای تشریح سیاستهای آمریکا کافی نباشد، اما ضروری بنظر می‌رسد. رئالیسم به دشمن بیش از دوست نیاز دارد. رئالیستها معتقدند که چون همه دولتها دارای برداشت منطقی هستند و هر یک از آنها از برخورد با بدترین وضعیت اجتناب می‌ورزد پس از طریق دیپلماسی هوشمندان می‌توان در جهت تحقق هدفها و تأمین امنیت کلی گام برداشت.

از سوی دیگر دولت آمریکا معتقد می‌شود که مهمترین دولت لیبرال است.^۱ و بنابراین داور این امر است که کدام دسته از بازیگران لیبرال و کدام دسته غیر لیبرال هستند. چنین ادعاهایی نشان می‌دهد که آمریکا خود را میزان ارزشی و هنجاری در تصمیم‌گیری‌های بین‌المللی می‌داند. ادعاهایی که با مداخلات نظامی و اتخاذ سیاست‌های یک جانبه توسط واشنگتن در سال‌های اخیر مورد تأیید قرار می‌گیرد. آمریکا به نیروی اجبار کننده یا به عبارت دیگر تحمیل کننده در این امپراطوری تبدیل شده است.

گرچه رفتار سیاست خارجی آمریکا قبل از ریاست جمهوری بوش را نیز نمی‌توان چندجانبه‌گرا و متمایل به همکاری جهانی دانست، اما از زمان وی این تغییر به سمت یک جانبه‌گرایی و عدم رویه در اخذ تصمیم‌گیری مشترک در زمینه بحران‌های بین‌المللی به خوبی هویدا شده است. در استراتژی شورای امنیت ملی آمریکا در زمان ریاست جمهوری بوش دکترین آمریکا درباره سیاست بین‌الملل بیان شده است. نوع سیاستی که تجلی خاستگاه‌های فکری لیبرال امپریالیستی است و در این راستا گفته شده است. در یک سری از اصول اساسی الزام‌آور برای کشورها وجود دارد که آنان چه بخواهند و چه نخواهند باید از آن متابعت کنند. این اصول عبارتند از دموکراسی، بازار آزاد، حقوق بشر و رفتار صلح‌آمیز نسبت به سایر کشورها، رسالت آمریکا محقق بخشیدن این اصول است و این آمریکاست که آخرین حرف را درباره تعریف درست آن‌ها و از این که در کجا مورد نقض قرار گرفته‌اند می‌زند. آمریکا حاضر است این اصول را با استفاده از نیروی نظامی و قهریه خود با زور هم شده تحمیل کند و به رقبا و کسانی که منافع آمریکا را می‌خواهند، به چالش می‌کشانند،

۱. رضا سیمبر، «آمریکا به عنوان امپراطوری لیبرال، نظر گاهها و انتقادات»، سیاست خارجی، سال نوزدهم، (تابستان ۱۳۸۴)، ص. ۳۱۹-۳۲۰.

اجازه نمی‌دهد که موقعیت عالی ایالات متحده را به مخاطره بیندازد. این در آمریکا و فقط آمریکاست که قدرت و حق با یکدیگر منطبق هستند.^۲

همانگونه که ملاحظه می‌شود رویکرد سیاست خارجی آمریکا پس از حادثه ۱۱ سپتامبر ترکیبی از انگاره‌های لیبرالیستی که شامل دموکراسی، حقوق بشر، بازار آزاد و رفتار صلح‌آمیز و انگاره‌های رئالیستی شامل تأکید بر قدرت (نظامی)، منافع ملی، امنیت و خودیاری، می‌باشد که در چارچوب اندیشه‌های نو محافظه‌کاران در دولت فعلی آمریکا بروز یافته است.

در این قسمت به پارادیم واقع‌گرایی و لیبرالیسم پرداخته شده و سپس به بررسی و تبیین شاخه‌های مختلف هر کدام از تئوری‌ها و در پایان فصل نیز چارچوب بکار رفته در این پژوهش ارائه می‌شود.

گفتار اول: رئالیسم^۳

واقع‌گرایی، عملاً مهمترین و پایدارترین نظریه روابط بین‌الملل بوده است. هنگامی که از «جریان اصلی»^۴ در روابط بین‌الملل سخن می‌رود. معمولاً نام نویسندگان واقع‌گرا به ذهن متبادر می‌شود. جاذبه تقریباً بی‌بدیل این نظریه به دلیل نزدیکی آن با عملکرد سیاستمداران در عرصه بین‌الملل و همچنین نزدیکی آن با فهم متعارف از سیاست بین‌الملل است. خود واقع‌گرایان نیز بر آنند که اهمیت آن از همین بعد است. آنان از این نظر چشم‌انداز خود را واقع‌گرایانه می‌خوانند که با «واقعیت» بین‌المللی همخوانی دارد. آنان وجود یک سنت دیرینه واقع‌گرایانه را بیانگر تداوم و پایداری واقعیات «سیاست میان‌ملتها» می‌دانند.^۵ تاکنون ثابت شده است که رئالیسم فهم واقعی از امور جهانی ارائه می‌دهد، بحث‌های اصلی آن‌ها در حول و حوش اهمیت بازیگران دولتی، موضوعات امنیتی، نظامی‌گری، افزایش قدرت و تمایلات هژمونیک و بی‌ارتباطی واقعی با سازمان‌های بین‌المللی واقعی به نظر می‌رسند. اکنون نظرات

۲. همان

3. Realism

4. Mainstream

۵. حمیرا مشیرزاده، تحول در نظریه روابط بین‌الملل، (تهران، سمت، ۱۳۸۴). ص ۷۳

رئالیست‌ها پس از یازده سپتامبر و حمله آمریکا به عراق بروز یافته است. رابرت جرویس (۲۰۰۱) بیان می‌کند که وضعیت آمریکا در برابر عراق و به طور کلی در دکترین بوش از تصمیم‌های رئالیستی ناشی می‌شود که تعریف دولت از منافعی افزایش پیدا خواهد کرد، اگر قدرت‌ش افزایش یابد.^۶ واقع‌گرایان به سه دسته کلی تقسیم می‌شوند، واقع‌گرایی کلاسیک، نوواقع‌گرایی، واقع‌گرایان نئوکلاسیک که خود شامل واقع‌گرایی تدافعی و تهاجمی است. که در زیر هر یک از آنها مورد بررسی قرار می‌گیرند.

الف) واقع‌گرایی کلاسیک

واقع‌گرایی در شکل کلاسیک آن در اثر توسیدید^۷ یعنی «جنگ پلوپونز» در بیست و هفت قرن پیش منعکس شده است. این سنت را در عصر مدرن در اروپا ماکیاولی^۸ (شاهزاده) کلازویتس^۹ (درباره جنگ)، هابز^{۱۰} (لویاتان)، لئوپولد رنک^{۱۱} (اولویت سیاست خارجی)، دنبال کردند و در آمریکا محققان و سیاستمدارانی مانند هانس مورگنتا^{۱۲}، هنری کیسینجر^{۱۳} و جرج کنان^{۱۴} به ارائه نظریه و بحث در اطراف آن پرداختند.

واقع‌گرایان دولت را بازیگر اصلی صحنه سیاست بین‌الملل تلقی می‌کنند، سایر بازیگران مانند شرکتهای چندملیتی و بطور کلی سازمانهای غیر حکومتی، در چهارچوب روابط میان دولتها عمل می‌کنند. براین اساس بازیگران فروملی مستحیل در دولت تصور شده و نمی‌توانند مستقل از دولت عمل کنند در حالیکه دولت در سطح داخلی قادر به اعمال اقتدار است، در سطح خارجی در یک نظام فاقد اقتدار مرکزی با سایر دولتها در همزیستی به سر می‌برد.

6. Homeira Moshirzade, *International relations theory and U. S. War against Iraq: Realism and Liberalism revisited*, *The Iranian Journal of international affairs*, Vol XVIII, No, 4:2005, P 408.

7. Thucydides

8. Machiavelli

9. Clausewitz

10. Hobbes

11. Leopolderneck

12. Hance J. Morgentau

13. Henry A. Kissinger

14. George F. Kenan

در چنین محیطی دولت‌ها برای تأمین امنیت، بازار و جز اینها با یکدیگر به رقابت می‌پردازند. ماهیت چنین رقابتی بر اساس بازی با حاصل جمع صفر تبیین می‌گردد. آنها ضمن تأکید بر قدرت و منافع ملی، بر این اعتقادند که اصولاً از بین بردن غریزه قدرت صرفاً یک آرمان است و مبارزه بر سر قدرت در محیط فاقد اقتدار مرکزی صورت می‌گیرد. از آنجا که بقا در یک محیط متخاصم پیش شرط حصول به کلیه هدفهای ملی تلقی می‌شود، بنابراین تعقیب و کسب قدرت یک هدف منطقی و اجتناب ناپذیر سیاست خارجی به شمار می‌رود. اصولاً کل سیاست و سیاست بین‌الملل بصورت مبارزه برای قدرت تعریف می‌شود. در این روند قدرت هم بصورت وسیله و نیز هدف در خودش مفهوم سازی می‌گردد. در اینجا منظور تحت تأثیر قرار دادن و تغییر رفتار سایرین در زمینه دلخواه و یا توانایی برای مقاومت در برابر نفوذ دیگران است.^{۱۵}

نظریه پردازان واقعگرا چنین فرض می‌کنند که برخی عوامل عمدتاً تغییر ناپذیر همچون جغرافیا و سرشت رفتار بشر، نحوه رفتار بین‌المللی را تعیین می‌کند. بر خلاف آرمانگرایان، واقعگرایان بر آنند که طبیعت بشر اساساً ثابت است یا دست کم براحتی قابل تغییر نیست، در چارچوب آرمانگرایی، رفتار بشر قابل اصلاح و شاید حتی کمال پذیر تلقی می‌شود. آرمانگرایی بر پایه اندیشه امکان سازگار ساختن سیاست با معیارهای اخلاقی استوار است: می‌توان هنجارهای رفتاری همچون هنجارهای مشخص شد در حقوق و سازمانهای بین‌المللی را به مردم قبولاند و دیر یا زود آنها را مبنای رفتار بین‌المللی قرار داد. بر عکس واقعگرایان از جهت میزان تغییر یافتن طبیعت بشر در اثر اصلاحات یا آموزشهای سیاسی، قائل به وجود محدودیتهای شدیدی هستند. انسان شرور، گناهکار و قدرت طلب است. بر اساس نظریه واقعگرایی طبیعت بشر ذاتاً خوب یا کمال پذیر نیست.^{۱۶}

تعارض در این نظام را در بهترین حالت می‌توان در جهت کاهش احتمال جنگ اداره نمود اما جنگ را نمی‌توان منسوخ کرد و در کل، نکته اصلی این بود که راه حل نهایی برای

۱۵. عبدالعلی قوام، روابط بین‌الملل، نظریه‌ها و رویکردها، (تهران، سمت، ۱۳۸۴) ص، ۸۰

۱۶. جیمز دوئرتی، رابرت فالتز گراف نظریه‌های متعارض در روابط بین‌الملل، ترجمه علیرضا طیب - وحید بزرگی - (تهران نشر قومس ۱۳۷۶)، ص.ص ۱۴۶-۱۴۵

جنگ وجود ندارد؛ توسل به منافع مشترک بشر در بقاء و توسل به حکومت جهانی به جای نظام مرکب از دولتها، جملگی پوچ است؛ مدیریت نظام باید مبتنی بر «منافع ملی» دولتها باشد و بهترین راه حفظ صلح برقراری موازنه قدرت است. هماهنگونه که دیده می شود «آنارشیک» بودن نظام دولتی و تبعات آن، در واقع ریشه در برداشت هابز در زمینه برقرار بودن «وضعیت طبیعی» در روابط بین الملل دارد.

طرح منافع ملی دولتها نیز تاریخ طولانی دارد. کنشگران سیاسی از اوایل قرن شانزدهم در ایتالیا و قرن هفدهم در انگلستان ادعای خود را در مورد منافع ملی مطرح کرده بودند. در آن زمان این دعاوی به نام «اراده شهریار»، «منافع پادشاهی» یا «مصلحت دولت» مطرح می شد.

موازنه قدرت نیز مفهوم جدیدی نبود. این مفهوم از یک سو کلید راهنمای سیاست خارجی بسیاری از کشورها و بویژه بریتانیای کبیر در طول سده های متمادی محسوب می شد و از سوی دیگر عنوان ابزاری برای حفظ صلح میان کشورها مورد توجه سیاستمداران و اندیشمندان سیاسی بود. توجه به موازنه قدرت مستلزم تحلیل ماهیت قدرت کشورها بود.^{۱۷}

واقع گرایان با محور قراردادن موضوع خودیاری،^{۱۸} بر تمایز میان حوزه های داخلی و خارجی تأکید می ورزند، زیرا سیاست خارجی در محیط فاقد اقتدار مرکزی عمل می کند، در حالیکه سیاست داخلی در فضای نظم و قاعده و وجود اقتدار مرکزی صورت می پذیرد. از آنجا که واقع گرایان برای استقلال کشورها اهمیت بسیاری قائلند، بنابراین بر این اعتقادند که دولتها نمی توانند برای بقای خویش به ضمانت دولتهای دیگر متکی باشند، زیرا در سیاست بین الملل ساختار نظام اجازه دوستی و اعتماد نمی دهد. در شرایطی که دولت واقع گرا در صدد کسب منافع بیشتر نسبت به دیگران باشد، همکاری محدود در تعاملات بین المللی ممکن خواهد بود. بنابراین به علت آن که دولتها بصورت داورهای سیاسی مستقلی هستند که در درجه نخست به بقای خود می اندیشند و از یک اقتدار مرکزی تبعیت نمی کنند. تحت این شرایط خودیاری و اتکای بر خود بصورت نوعی الزام و اجبار به آنها تحمیل می شود. تعقیب امنیت در نظام سیاسی بدون حکومت به معنای ضروری بودن اصل خودیاری برای حفظ

۱۷. حمیرا مشیرزاده، پیشین، ص. ۸۳-۸۲

خویش تلقی می‌شود که در حقیقت پاسخ طبیعی نسبت به معمای امنیت^{۱۹} به شمار می‌رود. از منظر واقع‌گرایی دولتها به هیچ اقتدار عالیه‌ای پاسخگو نیستند و بنابراین باید خود به دنبال تأمین منابع خویش و حفظ خود باشند. در این راستا ماهیت آشوب زدگی بین‌المللی ایجاب می‌کند تا دولتها دست کم برای پیش‌گیری از حمله دیگران در صدد افزایش تواناییهای نظامی خود باشند و برای حفظ خویش خود را برای بدترین شرایط آماده کنند.^{۲۰} رئالیستها نسبت به این عقیده تردید دارند که اصول جهانی اخلاقی وجود داشته باشد و بنابراین به رهبران کشورها هشدار می‌دهند تا منافع خود را در راه پابندی به دیدگاه مبهم رفتار اخلاقی، قربانی نسازند. بعلاوه رئالیستها معتقدند ضرورت بقا رهبران دولت را وامی‌دارد تا از اخلاقیات سنتی فاصله بگیرند. رئالیستها معتقدند ساختار اصلی سیاست بین‌الملل هرج و مرج آمیز است و در آن دولتهای حاکم مستقل، خود را برترین مرجع محسوب می‌کنند و قدرتی را بالاتر از خود نمی‌دانند. قدرت در واژگان رئالیسم بسیار مهم است و بصورت سنتی در معنای نظامی-استراتژیک تعریف شده است. بنظر می‌رسد دولتهایی که در عرصه قدرت جایگاه برتری دارند نسبت به بقیه دولتهایی که قدرت کمتری دارند، شانس بیشتری برای بقا دارند. قدرت توانایی جهت کسب چیزی است که شما آنرا می‌خواهید و از طریق تهدید با استفاده از زور بدست می‌آید.^{۲۱}

واقع‌گرایان بر تعارض و رقابت در عرصه سیاست بین‌الملل تأکید بسیاری دارند و معتقدند که همکاری تنها زمانی امکانپذیر است که به تأمین منافع ملی کمک کند. یکی از مفاهیمی که در چهارچوب واقع‌گرایی اسطوره‌سازی می‌شود، مفهوم آشوب زدگی یا نبود اقتدار مرکزی این بدان معناست که هیچ دولت یا ائتلافی از دولتها دارای کنترل مطلق بر کل نظام نیست. براساس این تحلیل هیچ حکومت مرکزی در نظام بین‌الملل وجود ندارد. ویژگی خاص واحدهایی که در درون این نظام عمل می‌کنند، این است که دولتهای مستقل و خود مختاری‌اند که با وجود ناتوانی در کنترل اوضاع بین‌المللی، مسئول سرنوشت خویش‌اند.

19. Security dilemma

۲۰. عبدالعلی قوام، پیشین ص، ص، ۸۲-۸۱

۲۱. جان بیلیس، استیو اسمیت، جهانی شدن سیاست: روابط بین‌الملل در عصر نوین، (تهران، مؤسسه فرهنگی مطالعات بین‌المللی ابرار معاصر تهران ۱۳۸۳) ص.ص ۳۲۵-۳۲۲

دولتها می‌توانند بر قلمرو خود اعمال اقتدار کرده، کنترل مشروع داشته باشند و به هیچ قدرت بالاتری پاسخگو نباشند.^{۲۲}

دستورالعمل‌هایی را که رئالیسم پیشنهاد می‌کند به ویژه برای ایالات متحده مناسب بود تا تبدیل به هژمون جهانی شود. این نظریه به رهبران ایالات متحده آموخت به جای ایدئولوژی بر منافع تمرکز داشته باشند. صلح را از طریق قدرت دنبال کنند و دریابند که حتی اگر قدرتهای بزرگ ارزشها و اعتقادات متضادی داشته باشند می‌توانند همزیستی کنند. این واقعیت که رئالیسم چیزی مانند یک «دستورالعمل» را برای افزایش منافع دولت در محیطی خصمانه پیشنهاد می‌کند تا اندازه‌ای نشان می‌دهد که چرا «رئالیسم» در مطالعه سیاست جهان به سنت اصلی تبدیل شده است.^{۲۳}

ب) نو واقع گرایی

بدنبال انتقادات وارد شده بر واقع گرایی کلاسیک، نظریه نو واقعگرایی بعنوان تلاشی برای تبیین علمی سیاست بین الملل ارائه گردید. نو واقعگرایی، تفاوتها و شباهتهایی با واقع گرایی کلاسیک دارد. برای مثال در نوواقعگرایی دولت همچنان بازیگر اصلی روابط بین الملل است. نو واقعگرایان، امنیت را جایگزین قدرت می‌کنند و بر سطح نظام بین الملل و ساختار آن تاکید می‌ورزند. از این نظر، ساختار، نقش محدود کننده‌ای بر رفتار دولتها دارد؛ بدین معنی که اجازه انجام برخی رفتارها را به دولتها نداده و در مقابل، آنها را مجبور به انجام رفتارهای خاص می‌کند، والتز بعنوان مهمترین نظریه پرداز نوواقعگرا، آن را در کتاب خود تحت عنوان «نظریه سیاست بین الملل» تئوریزه نموده است. والتز ضمن رد نظریه‌های تقلیل گرا و نظریه‌هایی که علل حوادث را در سطح ملی و فرد و ملی جستجو می‌کنند بر نظریه سیستمی تأکید دارد. نظریه‌ای که علت را در سطح بین الملل جستجو می‌کند.^{۲۴}

والتز در کتاب انسان، دولت و جنگ (۱۹۶۴) که تلاشی بود برای توضیح جنگ در روابط

۲۲. عبدالعلی قوام، پیشین، ص ۸۳

۲۳. استیواسمیت، پیشین، ص ۳۲۱

۲۴. داوود رضا اسکندری «تحول مفهوم دولت در نظریه‌های روابط بین الملل»، فصلنامه مطالعات راهبردی، ش ۲۷ ص ۱۱۲

بین‌الملل به سه سطح تبیین یا به بیان خود او، به سه «تصویر»^{۲۵} اشاره می‌کند که عبارتند از: سرشت انسان یا تصویر اول که ریشه جنگ را در سرشت جنگ طلب انسان یا انسانهای خاص جستجو می‌کند؛ دولت یا تصویر دوم که جنگ را براساس جنگ طلبی دولتهای خاص با ایدئولوژیها و رژیمهای خاص سیاسی تبیین می‌کند؛ و ساختار نظام بین‌الملل یا تصویر سوم که وقوع جنگ را بر مبنای خصوصیت آنارشیک نظام بین‌الملل تبیین می‌کند. او در این کتاب هر سه تصویر را برای توضیح جنگ لازم می‌داند و بر آن است که علت فاعلی و علت زمینه‌ساز هر دو تأثیر دارند و تصویر سوم چهارچوب سیاست جهانی را توصیف می‌کند. اما در نظریه سیاست بین‌الملل (۱۹۷۹) دو تصویر نخست را تقلیل‌گرایانه^{۲۶} می‌داند، زیرا خصوصیات نظام را به خصوصیات واحدهای تشکیل دهنده آن یعنی افراد یا دولتها فرو می‌کاهد این نظریه‌ها با شناخت ویژگیها و تعاملات اجزا در پی فهم کل اند اما نمی‌توانند پیامدهای سیاسی بین‌الملل را تبیین کنند و در مقابل، توضیح قابل قبول را تبیین ساختاری یا سیستمیک معرفی می‌کند.^{۲۷}

از آنجا که نو واقع‌گرایی برای سیاست بین‌الملل نوعی استقلال عمل قائل است، بنابراین مساعی لازم را برای تئوریزه کردن آن به عمل آورده است. سؤال عمده در اینجا این است که چگونه دولتها با وجود تفاوت در نظامهای سیاسی و ایدئولوژیک، رفتارهای مشابهی در سیاست خارجی دارند؟ برای مثال با وجود آنکه شوروی سابق و آمریکا در دوران جنگ سرد دارای نظامهای اقتصادی سیاسی و فرهنگی کاملاً متفاوتی بودند، لکن مساعی آنها برای گسترش قدرت نظامی، رقابت برای دسترسی به مناطق استراتژیک و بهره‌برداری از حوزه‌های نفوذ، مشابه یکدیگر بود. بدین ترتیب عملاً هر دولتی با مقداری فشار سیستمیک که چندان به ترکیب داخلی آنها بستگی ندارد، مواجه می‌شود که با وارد شدن نیروهای مزبور بر رفتار سیاست داخلی دولتها، رفتارهای دیپلماتیک آنها همگون و متجانس می‌شوند. بدیهی است شناخت نیروهای سیستمیک مزبور کمک شایان نو واقع‌گرایی به نظریه‌پردازی در روابط بین‌الملل خواهد بود. بدین ترتیب از آنجا که نوواقع‌گرایان بر مختصات ساختاری نظام بین‌الملل تأکید می‌ورزند، معتقدند که چنین فشارهای ساختاری سبب می‌شود تا با وجود

25. image

26. reductionist

تفاوت در افراد و دولتها روشها و رویه‌های یکسان و همگونی از سوی آنها اتخاذ شود.^{۲۸}

نوواقع‌گرایان بر این باورند که سیاست بین‌الملل از نظامی با ساختار تعریف شده‌ای تشکیل یافته است و نظامهای گوناگون بین‌المللی از لحاظ تعداد قدرتهای بزرگ آن و توزیع متفاوت قدرت در میان آنها متمایز می‌شوند، بعبارت دیگر این تمایز از طریق ساختارهای گوناگون بین‌المللی صورت می‌گیرد که طی آن ساختارهای مشروع بین‌المللی قدرت باعث ایجاد انواع گوناگون رفتارهای بین‌المللی (ثبات یا بی‌ثباتی) می‌شوند. از آنجا که واقع‌گرایان کلاسیک نقش ساختار را در تشکیل واحدها نادیده می‌گرفتند، نمی‌توانستند علت را ورای سطح دولت جستجو کنند. درحالیکه واقع‌گرایان کلاسیک ریشه قدرت را در طبیعت انسان جستجو می‌کنند، نوواقع‌گرایان به نبود اقتدار مرکزی در نظام بین‌الملل اشاره دارند که طی آن انباشت قدرت را برای بقا به دولت‌ها تحمیل می‌کند، نوواقع‌گرایی تأکید واقع‌گرایان سنتی را صرفاً بر فرد و طبیعت او، روشی تقلیل‌گرایانه توصیف می‌کند و نظام بین‌الملل را عرصه‌ای می‌داند که رفتار کلیه دولتها در درون آن شکل می‌گیرد.^{۲۹}

رنالیستهای ساختاری استدلال می‌کنند که در نظام خودیاری حتی اگر سیاست آگاهانه برای تقویت موازنه قوا وجود نداشته باشد، این موازنه به منصفه ظهور می‌رسد. والتز معتقد بود که موازنه قوا بدون توجه به تمایلات دولتها بوجود می‌آید. در نظام هرج و مرج آمیز متشکل از دولتهایی که بدنبال تداوم بقای خود هستند، ائتلافهای شکل خواهد گرفت که هدف آنها کنترل و موازنه قوا در مقابل کشورهای تهدید کننده است. راه‌حل لیبرالی معاصر برای مسأله اقدام جمعی در نظام خودیاری ایجاد رژیم‌هاست. بعبارت دیگر دولتها با ایجاد الگوهایی از قواعد، هنجارها و فرایندها مانند همان‌هایی که در سازمان تجارت جهانی (WTO) متجلی است، اطمینان بیشتری پیدا می‌کنند که سایر دولتها به این قوانین تن در می‌دهد و دولتهای خاطی تنبیه خواهند شد. رنالیستهای ساختاری معاصر با لیبرالها موافقت می‌کنند که رژیم‌ها می‌تواند همکاری را در شرایط خاص تسهیل کند، با این حال رنالیستها معتقدند که در نظام خودیاری دستیابی به همکاری سخت‌تر و تقویت آن دشوارتر است و بیشتر به قدرت دولت وابسته است

۲۸. عبدالعلی قوام، پیشین، ص.ص. ۸۷-۸۶

۲۹. همان

به عقیده رئالیست‌های ساختاری یکی از دلایل آن این است که دولت‌ها بیشتر به منافع نسبی توجه می‌کنند تا مطلق.^{۳۰}

در چهارچوب نواقعه‌گرایی مساعی دولت‌ها به دودسته تقسیم می‌شود: مساعی داخلی، در راستای افزایش توانایی‌های اقتصادی، نظامی و توسعه استراتژی هوشمندانه و مساعی خارجی که به تقویت اتحاد‌های خود و یا تضعیف اتحاد‌های طرف مقابل می‌انجامد. بطور کلی توانایی‌ها موقعیت دولت‌ها را در نظام نشان می‌دهند و توزیع توانایی‌ها ممکن است ساختار نظام را تعریف کنند. نواقعه‌گرایی بر فایده‌های نسبی تأکید می‌ورزد در این روند دولت‌ها سعی می‌کنند تا آنچه را که تحصیل می‌کنند، در مقایسه با رقیبانشان مورد ارزیابی قرار دهند. این در حالیست که نئولبرال‌ها به فایده‌های مطلق عنایت دارند و دولت‌ها بدون توجه به آنچه نصیب دیگران می‌شود، سعی می‌کنند مقدار بیشتری از امکانات موجود را بر خود اختصاص دهند، برخلاف واقع‌گرایی سنتی که بهره‌گیری از زور را یکی از مختصات طبیعی سیاست بین‌الملل می‌داند، نواقعه‌گرایی تمایل چندانی به استفاده از زور نشان نمی‌دهد. نواقعه‌گرایان علاوه بر توجه به تعارض‌ها و ستیزها، به همکاری نیز عنایت دارند.^{۳۱}

ساختارهای سیاسی براساس سه مولفه تعریف می‌شوند: اصل سازمان دهنده،^{۳۲} تعیین کارکردهای واحدها یا اجزاء،^{۳۳} و توزیع توانمندی‌ها،^{۳۴} اصل سازمان دهنده در جوامع داخلی سلسله‌مراتبی و در نظام بین‌الملل آنارشی است یعنی این نظام فاقد مرجع اقتدار مرکزی است. در نتیجه محیط بین‌الملل محیط خودیاری است، به این معنا که چون دولتی وجود ندارد که امنیت اعضا (دولت‌ها) را تأمین کند، همه فقط می‌توانند به قدرت خود برای تأمین امنیت تکیه کنند. نظام هنگامی تغییر می‌کند که در این اصل سازمان دهنده تغییر ایجاد شود یعنی مثلاً ساختار آنارشیک جای خود را به ساختار سلسله‌مراتبی دهد. پس تا زمانی که آنارشی اصل سازمان دهنده نظام است، تحولی در نظام بین‌الملل ایجاد نخواهد شد.

۳۰. استیواسمیت، پیشین، ص.ص ۳۵۲-۳۴۹

۳۱. عبدالعلی قوام، پیشین ص.ص. ۸۹-۸۸

32. Organizing Principle

33. Functional differentiation

34. Distribution of capabilities

برخلاف تمایز کارکردی میان واحدهای تشکیل دهنده در جامعه داخلی که براساس تعیین کارکردهای اختصاصی برای واحدهای مختلف وجود دارد، در نظام بین الملل چنین تمایزی وجود ندارد. عبارت دیگر در نظام بین الملل به این دلیل که دغدغه اصلی تأمین امنیت پابرجاست، جایی برای تفکیک کارکردها باقی نمی ماند و همه باید بدنبال حفظ بقا بعنوان کارکرد خود باشند، به علت اهمیت بقاء و فقدان مرجعی برای تضمین بقا در سطح بین المللی، کارکرد همه دولتها تأمین بقای خود و امنیت جویی است.

در نظام بین الملل توزیع توانمندیها در میان واحدها عامل تمایز آنهاست و تعیین می کند که هر یک تا چه حد از توانمندی لازم برای تأمین امنیت برخوردار است، یعنی اگر توزیع قدرت میان دو کنشگر پر قدرت باشد، نظام دو قطبی است و اگر قدرتهای بزرگ متعددی وجود داشته باشند، نظام چند قطبی خواهد بود. با توجه به ثابت بودن آناشرشی و عدم تمایز کارکردی واحدها، آنچه اهمیت دارد توزیع توانمندیهاست که تغییر در آن می تواند به معنای تغییر در ساختار نظام باشد، با تغییر در ساختار است که می توانیم در مورد چگونگی رفتار واحدها و برآیند تعاملات آنها انتظاراتی داشته باشیم.^{۳۵}

برخی از دانش پژوهان رشته سیاست بین الملل بر آنند که واقع گرایی منسوخ و بی فایده گشته است. آنان معتقدند که هر غیر مفاهیم واقع گرایانه آیارشی، خودیاری، و توازن قوا در عصر گذشته صدق می کرد اما اکنون با تغییر شرایط جهانی این مفاهیم تحت الشعاع ایده های بهتری قرار گرفته اند. دگرگونی در درون سیستم هواره روی می دهد که برخی دارای اهمیت اند و در بعضی چنین نیستند. در تاریخ جدید یا شد در کل تاریخ، ابداع سلاح های اتمی بزرگترین شاهد این مدعاست. با این حال در عصر اتم، حوزه سیاست بین الملل همچنان بر محور خودیاری اداره می شود. سلاح های اتمی با شکل تعیین کننده ای شیوه تأمین امنیت کشورها را باری خود و گاه برای دیگران معقول ساخته اما نتوانسته اند ساختار آناشرشی سیستم بین المللی را دگرگون سازند.^{۳۶}

همانگونه که اسناد در مشاهده می کند. آمریکائی ها نگران بودند که رهبران دولت های

۳۵. حمیرا مشیرزاده، پیشین، ص. ۱۱۵-۱۱۴.

۳۶. جی، جان ایکنبری، تنها ابر قدرت، هژمونی آمریکا در قرن ۲۱، (تهران، ابرار معاصر، ۱۳۸۲)، ص ۵۸.